

تبلور اکسپرسیونیسم و اگزستانسیالیسم در مفاهیم حقوقی با نگرشی بر هستی‌شناسی نیست‌انگاران

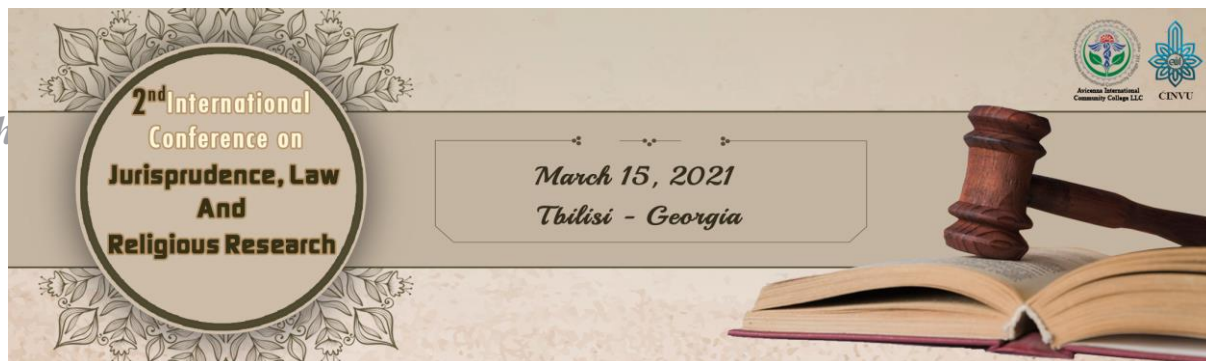
میرمهدی بهبودی تولون

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه پیام نور هشتگرد

چکیده

انسان‌ها به سان نهاد طبیعی خویش و نیز به قرارداد اجتماعی دارای حق و تکلیف‌اند. علم حقوق دربردارنده تبیین حق و تکلیف به معنای اخص آن است. بنیان این دانش اعتباری با انتزاع از ذهن آدمی، پیکره‌ای سترگ ساخته است. آثار اجتماعی این روشنگری با هدف برقراری عدالت و در مقام بالاتر، انصاف نمود می‌یابد. مقنن به نمایندگی از ذهن جامعه با تقنین مواد قانونی هدف برقراری نظم در جامعه را دنبال می‌کند. از این روی اطلاق خرد جمعی به مقنن خالی از وجه نیست. از سوی دیگر، ذهن اجتماع، انتزاعی از تفکرات مکتوم فلسفی است که در هر جامعه و فرهنگ با ظواهر خاص خویش به منصفه ظهور می‌رسد و این پدیداری در شاکله مفاهیم حقوقی نمود می‌یابد. هرچند گستره‌ی تفکرات فلسفی غیر قابل احصا است اما این مقاله کوشیده است تا نمود اکسپرسیونیسم و اگزستانسیالیسم را در انسجام مفاهیم حقوقی بالاخص در سیطره زمانی مدرنیسم و پست‌مدرن از بُعد هستی‌شناسی مورد بررسی قرار دهد و تقابل آنرا با دیدگاه نیست‌انگاران پدیدار نماید. حقوق یا به عبارت اخری «علم حقوق» تفاهمی ناپیدا از حضور جمعی ذهنی فلسفی انسان در پدیداری مفاهیم حقوقی را منقش می‌کند. این مقاله در صدد کنکاش و بیان چیستی، چرایی و چگونگی موضوع است و مفاهیم را در چارچوب گزاره‌های کلی توصیف و تحلیل خواهد نمود.

واژگان کلیدی: مفاهیم حقوقی، اکسپرسیونیسم، اگزستانسیالیسم، هستی‌شناسی، نیست‌انگاری

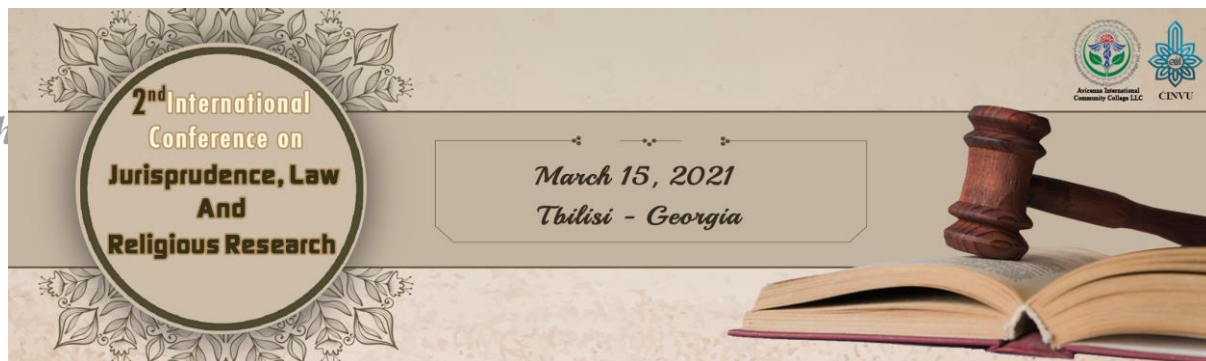


مقدمه؛

علم حقوق از علوم انتزاعی و اعتباری است. هدف این علم ایستایی در مقام تقابل با ناهنجاری‌های اجتماعی و فردی در برقراری عدل و انصاف نمود می‌یابد. قانونگذار - که رکن اساسی و پایه اصلی شکل‌دهی به قواعد و گزاره‌های حقوقی است - از خصیصه حکمت بهره‌مند است؛ و این یعنی وجود شخصیتی حقوقی و اعتباری به نمایندگی از اذهان جمع. گزاره‌های حقوقی قضایایی کلی‌اند که با نگرش هستی‌انگارانه به عدالت و انصاف نظم جامعه را متبلور می‌کنند. قانونگذار خرد جمع است و خرد جمع، افراد دیدگاه جامعه. عقاید، رسوم، آداب و اندیشه‌های انسانی به گونه‌ای خاص برگرفته از فلسفه فردی و ذهن انتزاعی اشخاص است. رکن اساسی قانون در عدل و انصاف نمود می‌یابد؛ این دو واقعیتی هست گرایانه در بطن قوانین یافته‌اند حال آنکه از بُعد نیستی‌گرایی و هیچ‌انگاری قابل‌کنکاش و پژوهش‌اند. مفهوم حقوقی به معنای خاص آن در گذر زمان تحت تاثیر تفکرات فلسفی قرار می‌گیرد و در نتیجه‌ی امر، آن می‌شود که در دنیای مدرن قانون را از اخلاق و تهی می‌کند. انتزاع مفاهیم فلسفی، مفاهیم حقوقی را می‌زاید و ابعاد حقیقی آن را نادیده می‌انگارند. مکتب‌های ادبی - که غالباً پایه و اساس مکاتب فلسفی قرار گرفته‌اند - ابتدا در اذهان افراد جامعه و پیرو آن در تشکل قانونگذاری دخیل می‌شوند و آنگاه است که تبلور دیدگاه فلسفی به وضوح در شکل‌گیری قراردادهای اجتماعی نمایان می‌گردد. مکاتب ادبی و سیره‌های فلسفی در طول تاریخ بشریت گسترش یافته‌اند. این گستردگی، احصاء آن‌ها را در چنین پژوهشی غیر ممکن می‌سازد. مکتب اکسپرسیونیسم و دیدگاه فلسفی اگزیستانسیالیسم دو نمونه از مکاتب و سیره‌های ادبی - فلسفی است. مفاهیم حقوقی زیرساخت زندگی اجتماعی انسان امروزی را پایه‌گذاری کرده‌اند. آیا مفاهیم حقوقی آن گونه که در جامعه مدرن امروزی جایگاه دارد توانسته‌اند هدف علم حقوق را برآورده کنند؟ آیا گزاره‌های کلی و قضایای حقوقی می‌توانند مجرای انصاف باشند؟ آیا اساساً عدل و انصاف با نگرش هستی‌شناسی نیست انگارانه در تضاد است؟ این مقاله می‌کوشد تا مفاهیم یادشده را در بُعد نظری واکاوی کند و در حد امکان به این سوالات پاسخ دهد. این پژوهش به روش اسنادی - کتابخانه‌ای و به شیوه توصیفی - تحلیلی به این مقوله خواهد پرداخت.

۱- توصیف علم؛

علم را با گزاره‌های متعددی توصیف کرده‌اند. تعاریف مختلفی که هر کدام در بردارنده وجوهی عام و نیز مانعیتی خاص است. در بیان کلی می‌توان گفت؛ علم به معنای قضایای کلی تنظیم شده حول محوری واحد است. علم به مجموعه‌ای از گزاره‌های منظم اطلاق می‌شود که حول محوری واحد - موضوعی خاص - تنظیم و طبقه‌بندی شده باشند. خصیصه‌ی کلی بودن در گزاره‌های فراگیر باعث می‌شود تا به علم - در این تعریف خاص - با دیدگاه اعتباری و انتزاعی نگریسته شود. به همین دلیل است که علمی همچون ریاضیات، فلسفه، منطق، ادبیات و حقوق در چارچوب چنین تعریفی جای می‌گیرند (حبیبی، ۱۳۸۷؛ ۳۱) و این تقابلی است با تعریف علم به معنای مجموعه قضایای کلی حاصل از کاوش‌های تجربی. تعریف اخیر، علوم تجربی را با کلیت تمام آن شامل می‌شود.



۱-۱- علم حقوق؛

حقوق جمع حق به معنای امتیاز و توانایی دارا

شدن است. ترسیم حقوق به شده و ناخواسته اهداف آن را تحت الشعاع قرار داده است. انتزاع علم حقوق دانشی است که به تحلیل قواعد حقوقی و سیر تحول و زندگی آن میپردازد (کاتوزیان، ۱۳۸۹؛ ۱۴). واژه حقوق آنگاه که مترادف با گزاره علم حقوق به کار برده می شود شامل شعبه های گوناگونی می گردد (حیاتی، ۱۳۸۹؛ ۹). علم حقوق از آنجا که شامل گزاره های کلی و قائم بر قضایای کلی تنظیم شده حول محور واحد است، از جمله علوم اعتباری محسوب و از دایره توصیف کاوش های تجربی خارج می شود. از طرفی می توان حقوق را هنر و فن خاص دانست اما با این حال نمی توان آن را فقط در محدوده علم یا فن و هنر محصور کرد. بهتر است بگوییم؛ حقوق یا همان «علم حقوق» هنری است که بر مبنای علم استوار شده است (مدنی، ۱۳۸۵، ۲۴)

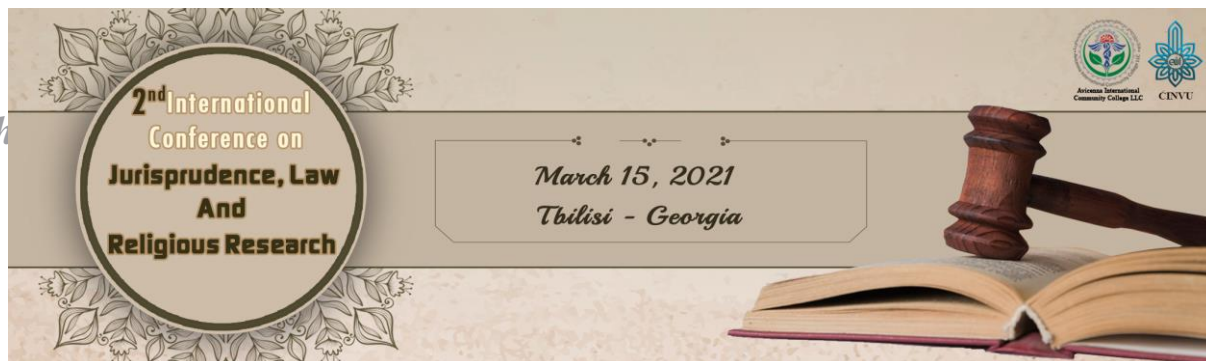
به همین جهت دخالت مکتب های ادبی و هنری خاص همچون اکسپرسیونیسم و نگرش های فلسفی مانند اگزستانسیالیسم در آن راه می یابد. ارتفاق علم حقوق با مکاتب ادبی یا فلسفی صرف و شمولیت نفس غایتمندی آن با همگرایی پیش فرضانه منتج به ایجاد تغییرات کلی در این علم می گردد و ناخواسته اهداف آن را تحت الشعاع قرار می دهد.

۲- کنکاشی در علم حقوق؛

۱-۲- مفاهیم حقوقی؛

مفاهیم حقوقی یا مفهوم های گویای حق، برگرفته از سیره واقع گرایانه انسانی بوده است. اما در طول زمان بنا به دلایل متعدد، این واقع گرایی به آرمانگرایی مبدل شده است. رئالیسم در فرآیند تاریخ گاه به سورئالیسم و گاه به اکسپرسیونیسم محض تغییر چهره داده است. مفاهیم اساسی حقوقی در ابتدا آن بوده اند که احتیاجات انسانی مقتضی داشته است. این دست از مفاهیم، واژگان کلی همچون عدل، عدالت، انصاف، ظلم، تعدی جرم، دموکراسی و... را در بر می گیرد اما در کنه قضایا دگرگونی فزاینده ای شکل ماهوی واقعیات رئالیستی و نیازمندیهای انسانی را تحت الشعاع قرار داده است به همین جهت فلسفه حقوق شکل می گیرد و بر پایه آن تعریف، توصیف و چیستی علم حقوق با نگرشی هست گونه به مفاهیم حقوقی تبلور میابد.

هستی شناسی حقوقی در پی جوهر حقوق و پاره ای مفاهیم مانند آنچه بیان شد است و معرفت شناسی حقوقی امکان دستیابی به شناخت این مفاهیم و جوهرها را فراهم می کند (تروپه، ۱۳۹۸، ۱۹). بنابراین آن گاه که از مفاهیم حقوقی و تاثیر اکسپرسیونیسم و اگزستانسیالیسم بر آنها صحبت می کنیم درصددیم تا به معرفت شناسی و هستی شناسی رئالیستی - واقع گرایانه ی - این مفاهیم در علم حقوق بپردازیم.



۳- مکاتب ادبی - فلسفی؛

۳-۱- اکسپرسیونیسم؛

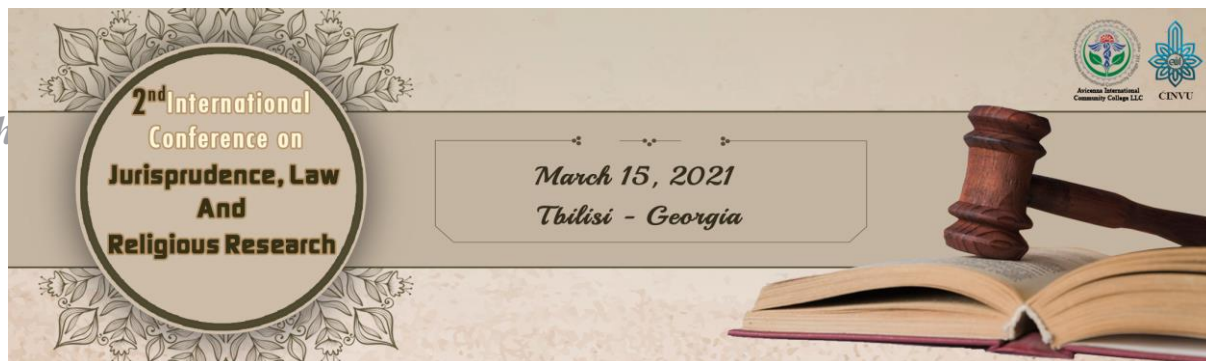
اکسپرسیونیسم به مثابه مکتبی هنری - ادبی که سرآغاز آن از سده ۱۹ میلادی بوده است ریشه در ادبیات آلمان دارد. اکسپرسیونیسم اصطلاحی است توصیفی با کاربردی عام و بعضاً خاص که گاه با مدرنیسم همپوشانی می یابد. اگر بخواهیم با بیانی ساده توصیفش کنیم باید بگوییم؛ اکسپرسیونیسم تلقی تصور فردی است منزوی که تقلا می کند نیروی حیات درونی خود را بیان کند (فرنس. آر. اس، ۱۳۹۵، ۵۹). اینگونه است که این مکتب در مقابل واقع گرایی قرار می گیرد و محصولش بیان تصاویر نمادین می شود. بدین سان، انتزاع یا ضد ناتورالیستی از خصایص این مکتب خواهد بود. تکامل پیکره این مکتب فرآیندی طولانی به قدمت تاریخ دارد. هرگاه در جایگاه رئالیستی، امری یا مفهومی خاص که به ظاهر انتزاع واقعی دارد مجهول و مبهم نمایانده شود؛ طوری که «نماد» جایگزین واقعیت گردد، شخص اکسپرسیونیست، محصول اکسپرسیونیسم ای خلق کرده است. در مکتب اکسپرسیونیسم جایگاهی برای آگنوستیزم و اسکپتسیزم وجود ندارد زیرا دو مفهوم اخیر به ترتیب به معنای «ندانستن جزم انگارانه» و «شک گرایی» اند (وثیق، ۲۵، ۱۳۸۴ الی ۳۸) حال آنکه اکسپرسیونیسم در مفهوم هنری - ادبی خویش، از نماد یاری می طلبد تا آنچه را نمی داند یا آنچه را که در موجودیت وجودش شک دارد به تصویر کشد.

۳-۲- اگزیستانسیالیسم؛

اصالت وجود و اصالت ماهیت، تقدم و تاخرشان، وحدت در موجودیت وجودی و اصل بر بقاء هر کدام منفک از دیگری، ذهن فیلسوفان را به خود مشغول داشته است. این که کدام یک اصل است و کدامین فرع، بستگی به نگرش فیلسوفانه با منطق عقل خواهد داشت. در هر حال این جنبه هستی شناختی گزاره های منطقی عقلی است که وضوح پدیداری می یابد (کاپلتسون، ۱۳۹۱؛ ۳۲۳) اگزیستانسیالیسم از کی ی که گور آغاز شد، با پردازش هایدگر ادامه یافت و در ژان پل سارتر به تکامل رسید (وارنوگ، ۱۳۸۶؛ ۱۱). اما تصورات این فیلسوف در خصوص چیستی و چرایی اگزیستانسیالیسم باهم متفاوت و بعضاً مغایر است. اما موجودیت وجود اگزیستانسیالیسم در دوران مدرنیسم و هم در میانه پست مدرن، آن است که ژان پل سارتر بیان می دارد. اگزیستانسیالیسم در این معنا معادل برتری اصالت وجود بر اصالت ماهیت است. به گفته سارتر؛ «یک باشنده، چیزی جز نموده های آن نیست» (نقیب زاده، ۱۳۸۸؛ ۲۶۲). به این بیان، سخن اگزیستانسیالیسم به معنای سارتری آن این است که حقیقت موجودیت وجودی یک موجود همان است که نمودار می شود و قابل درک است. بنابراین؛ وجود هستی بر اساس وجود انسان استوار خواهد بود.

۴- هستی شناسی؛

هستی شناسی یا شناخت هستی، حاکی از معرفتی است که عقل انسان از هر آنچه می تواند «بوده باشد» درک می کند. هستی شناسی، معرفت شناسی و شناخت شناسی از خصوصیات فلسفه خصوصاً فلسفه معاصر است. به بیان فلاسفه پسا



رنسانس - که برگرفته از تفکرات فیلسوفان متقدم بوده است - هستی یا به عبارتی موجودات، دارای شباهات سه گانه ی «جنس»، «نوع» و «عدد» هستند (ایلخانی، ۱۳۹۱؛ ۱۴۳). از بُعدی دیگر هستی شناسی به شناخت وجود به طور مطلق می پردازد زیرا موجودیت وجود، در بیان اکمل، هر آن چیزی است که به منصفه ظهور می رسد. این شناخت همان معرفت یا درک است و این درک، در ذهن فیلسوف فارغ از تجربه و استقرا به دست می آید. کانت و نظریه معرفت او را می توان نمونه بارز از هستی شناسی عقلی دانست (هارتناک، ۱۳۷۸؛ ۱۲). هستی شناسی با فرآیند تفکر صورت می پذیرد که منطق عهده دار نگاهبانی آن از فرو افتادن در ورطه خطاست. تفکر تبدیل مجهول به معلوم است؛ دریافت و نحوه وقوع این تبدیل تفکر نامیده می شود (دوبنو، ۱۳۷۷؛ ۱۸). در هستی شناسی، فرآیند تفکر، علتی می شود برای رسیدن و نیز درک آنچه در حقیقت می تواند موجود باشد. اگر بخواهیم هستی شناسی را در یک جمله معنا کنیم باید بگوییم؛ هستی شناسی دانستی حقیقی است که ضمیر ما را با واقعیت عجین می کند.

۴-۱- هستی شناسی نیست انگارانه؛

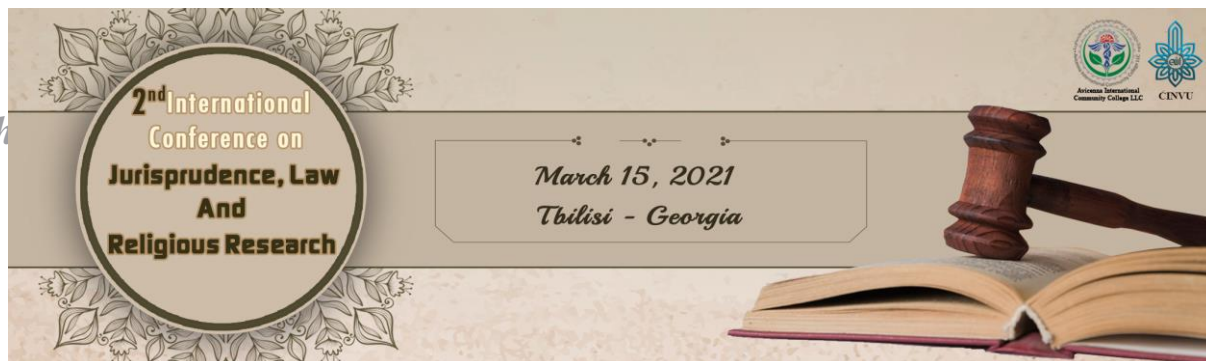
پوچ انگاری واگرد نهیلیسم است. هدف و موجودیت وجود از دیدگاه نیست انگارانه بدین معناست که وجود در حقیقت، موجودیت حقیقی ندارد. با این نگرش، جهان هستی بدون هدف است و تنها اصل و اصالت متعلق به تفکر و تصور انسان خواهد بود؛ هر چه هست از دیدگاه انسان موجودیت وجود می یابد. اینگونه است که پوچی توجیه می شود (زمانی، ۱۳۸۶؛ ۱۸۵). بنابراین وجه اشتراک هستی شناسی نیست انگارانه با اگزیستانسیالیسم نمود می یابد. زمانی که انسان محور هستی قرار می گیرد حقیقت ذاتی نفی می گردد و این نفی به معنای شناختی مبتنی بر نیستی خواهد بود. به بیان دیگر هستی شناس آنگاه که بر اساس وجود مطلق انسان - و نه خارج از آن - نظاره گر وجود است گویی همه چیز را به گونه ای «نیست گونه» در میابد. بسیاری از آتئیست ها که منکر وجود خدا بوده اند اندیشه ای اینچینی را منطق عقلانی خویش قرار داده اند. از این روی آنتونی فلو می گوید؛ «باید دید چگونه صفات و خصوصیات زبان عادی انسان - و هم منطق عقلانی او - می تواند به طرز معناداری خدا را تبیین کند (فلو، ۱۳۹۰؛ ۱۳). بنابراین از آنجا که ذات حقیقی خداوند در عقل انسان نمی گنجد پس قائل به عدم وجود او می شود. هستی شناسی نیست انگارانه به معنای حقیقی و بیان ساده یعنی؛ تعقل و شناخت هستی توام با اعتقاد بر عدم وجود حقیقی خارج از منطق شناخت آدمی.

۵- تحلیل موضوع؛

علم انتزاعی و اعتباری حقوق متشکل از مفاهیم، قواعد و چارچوب معین و مشخص است. هدف آن برقراری نظم، عدل، انصاف و تبیین «حق» و «تکلیف» است. این مفاهیم در قالب واژه ها و گزاره های کلی مصداق می یابد. قانونگذار به تقنین قوانین مبادرت می ورزد که نمادی از ذهنیات آرمانگرایانه ی جامعه است. مفهوم عدالت گاه به معنای ترک جرائم و گاه به معنای هماهنگی انسان با نظم عمومی آمده است (لنگرودی، ۱۳۷۲؛ ش ۳۵۲۶). عدل به معنای احقاق حق بر مساوات و انصاف معادل احترام به حقوق دیگران بیان شده است (همان، ۱۳۷۲؛ ۲۸). در مقابل این مفاهیم، مفاهیمی

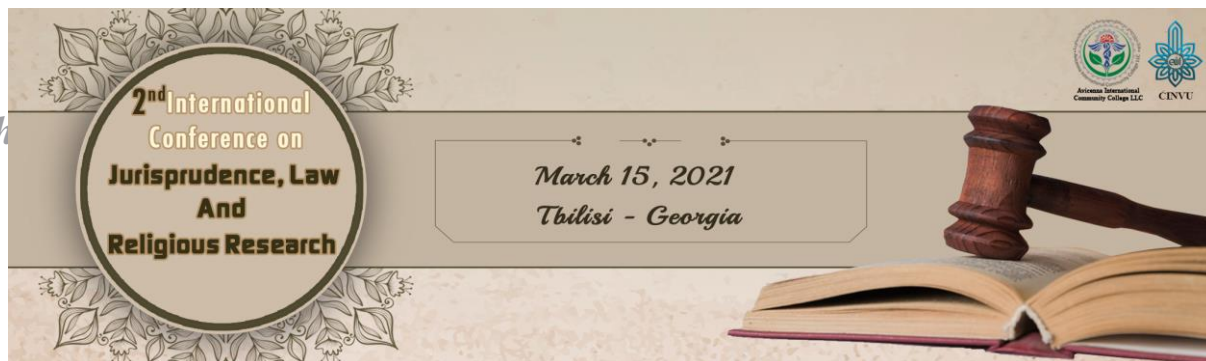


همچون ظلم و ستم قرار دارند که هر یک در معنای لغت شناختی دارای مفهوم خاص خویش اند. علم حقوق که بسان کل عام از افراد اجزاء خاص مشتمل بر مفاهیم متعدد تشکیل یافته است، از آن جهت که جامعه را به گونه‌ای آرمان‌گرایانه واجد طبیعتی منظم و خالی از خلل می‌پندارد، می‌کوشد تا با قرارداد گزاره‌های کلی به هدف غایی خویش نیل کند؛ غافل از آنکه آرمان‌گرایی صرف، متباین از واقع‌گرایی حقیقی است. آنگاه که قاضی بر طبق برداشت خویش از طبیعت و طبع حقوق و قواعد و مواد قانونی در مسیر اجرای عدالت و برقراری عدل و انصاف گام می‌نهد در واقع بر اساس برداشت خرد عقلانی خویش حکم میکند (تروپه، ۱۳۹۸؛ ۱۲). تبلور اکسپرسیونیسم - آنگونه که توصیف شد - در واقع تجلی نماد این مفاهیم حقیقی آرمان‌گرایانه در قالب الفاظ، واژگان و گزاره‌های کلی مصوب است. از سوی دیگر تولد اگزستانسیالیسم در علم حقوق به مثابه اصالت بخشیدن به وجود انسان در درک ماهیت حقیقی انسان است. اینگونه است که به طور مثال مفهوم دموکراسی نه آنگونه که بنیانی حقیقی داشته باشد بلکه بر مبنای انتزاع و تفکر افراد مفهوم می‌یابد (همان، ۱۳۹۸؛ ۱۹ الی ۲۱). هستی‌شناسی نیست‌انگارانه در تلاقی با حقوق از یک سو به قواعد حقوقی معنا می‌بخشد و آنها را لازم الاجرا می‌پندارد حال آنکه از سمتی دیگر به دلیل مضاف بودن، اخلاق را نیست می‌انگارد و باعث می‌شود تا عدل و انصاف - که نمودی نمادین در مفاهیم حقوقی دارند - بی‌توجه به هستی حقیقت‌گونه‌شان، فارغ از امکان یا عدم امکان تحقق آنها، آن را نادیده انگارد. آنگاه که تبلور اکسپرسیونیسم و اگزستانسیالیسم در مفاهیم حقوق را مورد بررسی قرار می‌دهیم به هستی‌شناسی نیست‌انگارانه سوق می‌یابیم زیرا نیست‌انگاری مفهومی، نوعی نگرش اگزستانسیالیستی است و این، آن حقیقتی است که جامعه را در خود گرفتار کرده است.



نتیجه گیری؛

با خود می اندیشیم چرا با اجرای قصاص از آمار قتل کاسته نمی شود؟! می پرسیم چرا با اعمال مجازات حبس یا قطع عضو از تعداد سارقان کاسته نمی شود؟! چگونه است که با تصویب و تشدید مقررات اسیدپاشی روزانه به تعداد عاملین آن افزوده می شود؟! چرا با اعلام بی گناهی افراد در جرایم، از فرد اعاده حیثیت نمی گردد؟! اراذل و اوباش، سارقان مسلح و برهم زنندگان نظم جامعه چگونه است که با اجرای حکم در ملا عام تزیید می یابند؟! پاسخ در تبلور نمادین و اکسپرسیونیسمی مضاف بر تجلی تفکر اگزستانسیالیستی در مفاهیم حقوقی آن هم با نگرشی هستی گراییانه مبتنی بر نیست انگاری حقیقت وار نهفته است؛ ایراد کار، اینجاست. واقعیت این است که مفاهیم حقوقی آنگونه که در جامعه مدرن امروزی جایگاه دارند نتوانسته اند هدف علم حقوق را برآورده کنند. گزاره های کلی و قضایای حقوقی نمی توانند به حقیقت خالق عدل و انصاف باشند زیرا خالی از اخلاق اند و پدیداری مفاهیم جامعه شناختی و روانکاوی اجتماعی و فردی را نادیده انگاشته اند. باید پذیرفت که عدالت و انصاف به واقع و حقیقت امر، با نگرش هستی شناسی نیست انگارانه در تضاد نیست. زیرا عدالت و انصاف مفاهیمی نسبی اند و مفهوم نسبی، هرگز به تنهایی توانایی خلق مفهوم مطلق را نخواهد داشت. مکاتب فلسفی - خواسته یا ناخواسته - اذهان بشر را درگیر می کند و در رفتار انفرادی او تجلی می یابد؛ حال آنکه می دانیم مقنن چیزی جز انبوهی بر شمرده از افراد جامعه نمی تواند باشد. به نظر می رسد تنها راهکار، روشنگری در شیوه تعقل و تفکر منطقی افراد جامعه است؛ اینگونه می شود که علمای حقوق و به تبع آنان قانونگذاران و به وجه کلی، مقنن در صدر این افراد قرار خواهند گرفت.



منابع؛

- ایلخانی، محمد، (۱۳۹۱)، «تاریخ فلسفه در قرون وسطا و رنسانس»، تهران، انتشارات سمت، چاپ پنجم.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۷۲)، «ترمینولوژی حقوق»، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ ششم.
- حبیبی، رضا، (۱۳۸۷)، «درآمدی بر فلسفه علم»، تهران، مرکز انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ دوم.
- حیاتی، علی عباس، (۱۳۸۹)، «مقدمه علم حقوق»، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ پنجم.
- دوبنو، ادوارد، ترجمه؛ وقار، محمد حسین، (۱۳۷۷)، «تفکر عملی»، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ .
- روپه، میشل، ترجمه؛ کلانتریان، مرتضی، (۱۳۹۸)، «فلسفه حقوق»، تهران، نشر آگه، چاپ پنجم.
- زمانی، مهدی، (۱۳۸۶)، «تاریخ فلسفه غرب»، ج ۲، تهران، انتشارات پیام نور، چاپ اول.
- شیران، عبدالعلی، (۱۳۸۴)، «لایسیسته چیست؟»، تهران، نشر اختران، چاپ اول.
- فرنس. آر. اس، ترجمه؛ طاهری، فرزانه، (۱۳۹۵)، «اکسپرسیونیسم»، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.
- فلو، آنتونی، ترجمه؛ حسینی، سید حسن، (۱۳۹۰)، «هرجا که دلیل ما را برَد»، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- کاپلتسون، فریدریک چارلز، ترجمه؛ مجتبی، سیدجلال‌الدین، (۱۳۹۱)، «تاریخ فلسفه یونان و روم»، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم.
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۹)، «مقدمه علم حقوق»، تهران، شرکت سهامی انتشار چاپ، هفتاد و چهارم.
- مدنی، سید جلال‌الدین، (۱۳۸۵)، «مبانی و کلیات علم حقوق»، تهران، انتشارات پایدار، چاپ نهم.
- نقیب زاده، میرعبدالحسین، (۱۳۹۰)، «نگاهی به نگرش های فلسفی سده بیستم»، تهران، انتشارات طهوری، چاپ دوم.
- هارتناک، یوستوس، ترجمه؛ حداد عادل، غلامعلی، (۱۳۷۸)، «نظریه معرفت در فلسفه کانت»، تهران، انتشارات فکر روز، چاپ اول.
- وارنوک، مری، ترجمه؛ علیا، مسعود، (۱۳۸۶)، «اگزستانسیالیسم و اخلاق»، تهران، نشر ققنوس، چاپ اول.